

من به جبهه بروم اما بعدها افتخار کردند و تا سال ۱۳۶۵ در جبهه بودم.

« زمانی که از اسارت برگشتم ۲۱ سال داشتم » سال ۱۳۶۵ در منطقه شلمچه و در عملیات کربلای ۴ در حالی که از چند ناحیه زخمی شده بودم و لباس غواصی به تن داشتم، اسیر شدم. من در عملیات‌های زیادی مجروح شدم، اوایل که می‌گفتند جانباز فکر می‌کردم آن‌هایی جانباز هستند که چشم‌وپا ندارند، اما بعدها متوجه شدم که خود من هم جانباز هستم. من از ناحیه صورت تیر خورده بودم. در گردنم ترکش دارم و شیمیایی هم شده ام. سال ۱۳۷۲ برای جانبازی رفتم و متوجه شدم که جانباز ۵۰ درصد هستم. من سال ۱۳۶۵ تا ۱۳۶۹ اسیر بودم، زمانی که از اسارت آمدم ۲۱ سال داشتم. در آسایشگاه اگر متوجه می‌شدند من افغانستانی هستم، به احتمال زیاد من را از پا در می‌آوردند. بچه‌هایی هم که با من اسیر شده بودند، در رابطه با افغانستانی بودن من به کسی چیزی نگفتند تا اینکه آزاد شدیم. بعد از بازگشت از اسارت مدتی با استاد آزادگان همکاری می‌کردم، بعد هم تابعیت جمهوری اسلامی گرفتم و در دانشگاه فردوسی مشهد استخدام شدم. مدتی گذشت دیدم فضای دانشگاه با روحیات من سازگاری ندارد، خودم را باز خرید کردم. سال ۱۳۷۲ با یک خانم هم‌وطنم ازدواج کردم. به لطف خدا حاصل این ازدواج چهار پسر بود. فرزند بزرگ

من دانشجوی دانشگاه صنعتی شریف است. پسر دومم رزمنده مدافع حرم و دوتای دیگر هم درس می‌خوانند.

« اعتقاد، مهم‌ترین دلیل حضور در جنگ تحمیلی و دفاع از حرم است »

به دلیل اینکه پسر من ایرانی بود، برای حضور در سوریه محدودیت داشت، ولی ما تلاش زیادی کردیم تا اینکه توانست به سوریه برود. در هنگام پرکردن فرم‌ها مدارک زیادی ارائه نداده بود و خوشبختانه هشت ماه در سوریه حضور داشت. روحیه خاصی داشت. همیشه با من به جلسات رزمنده‌ها می‌آمد. مسجد زیاد می‌رفت و همه این‌ها باعث شد که او علاقه‌مند به حضور در سوریه شود. این روزها ازدواج کرده و خانه خودش است اما همچنان پیگیر این است که دوباره به سوریه بازگردد.

سال ۱۳۵۹ افغانستانی‌ها برای حضور در جبهه مشکلات زیادی داشتند. این روزها هم رزمنده‌های افغانستانی برای حضور در سوریه همان مشکلات را دارند. این‌ها در واقع یک چیز هستند. بچه‌ها به دلیل اعتقادی که دارند، برای حل این مشکلات تلاش می‌کنند. اعتقاد، مهم‌ترین دلیل این حضور است اگر غیر این باشد هیچ آدم عاقلی این کار را نمی‌کند. من خودم برای حضور در سوریه خیلی تلاش کرده‌ام، هنوز هم به دنبال این هستم که بروم، امیدوارم کارهای من درست شود.

« بچه‌های فاطمیهون مشکلات زیادی دارند » وقتی یک رزمنده مجروح می‌شود، وظیفه شرعی و عرفی دولت است که به وضعیت مجروحان رسیدگی کند، اما در رابطه با بچه‌های فاطمیهون این موضوع آن‌طور که باید باشد، نیست. در ایران بسیاری از کارها سلیقه‌ای انجام می‌شود و این به چیزهای زیادی برمی‌گردد. مثل موضوع اعطای تابعیت به خانواده شهدای مدافع حرم افغانستانی که رهبری دستور داده و مجلس هم تصویب کرده، اما خبری از اجرایی شدن نیست، چون سلیقه‌ای عمل می‌کنند. من با بچه‌های فاطمیهون ارتباط زیادی دارم، متأسفانه آن‌ها مشکلاتشان زیاد است. گاهی به دلیل مشکلات اقامتی نمی‌توانند از تهران به مشهد سفر کنند و اقدامی هم برای حل آن نمی‌شود. گاهی اتفاقاتی می‌افتد که سزاوار یک رزمنده مدافع حرم نیست.

« عکس شهید گریوانی همیشه در دیوار خانه مان نصب است »

در جبهه مایک مسئول داشتیم به نام شهید گریوانی، ایشان فرمانده من بودند. اومسئول محور بود. خیلی شجاع و ترس هم بودند. من علاقه زیادی به ایشان داشتم. به خاطر همین علاقه و ارتباطی که با این شهید بزرگوار داشتم، عکس شهید گریوانی را همراه با چند شهید دیگر به دیوار خانه‌مان در کوچه زدیم. تا بادیدن این عکس یادشدها باشیم.

قرار است که از خاطرات من در جبهه و اسارت یک کتاب چاپ شود. نام این کتاب «از جزیره لیلی تا جزیره مجنون» است. دشت لیلی در افغانستان است و جزیره مجنون در ایران. در این کتاب خاطرات من همراه با اطلاعاتی از شهدای ایرانی که در افغانستان بودند و شهدای افغانستانی که در ایران بودند، آورده شده است. متأسفانه شناخت مردم افغانستان و ایران از یکدیگر زیاد کامل نیست و در ایران این پرتنگ‌تر است. آمار دقیقی از افغانستانی‌هایی که در جنگ ایران و عراق حضور داشتند در دسترس نیست، اما طبق آمار در سراسر ایران نزدیک به ۲ هزار شهید افغانستانی که در جنگ ایران و عراق به شهادت رسیده‌اند، داریم.

« کاش نام یکی از صحن‌های حرم به شهدای فاطمیهون تغییر کند »

به نظر من الان بهترین موقعیت است که ما برای ماندگاری نام فاطمیهون یک کاری کنیم، مثلاً نام پارک گلشور را به شهدای فاطمیهون تغییر دهیم. خیلی دوست دارم به آقای رئیسی پیشنهاد بدهم که نام یکی از صحن‌های کوچک حرم را به نام شهدای فاطمیهون نام‌گذاری کنند. حتی می‌شود نام خیابان آوینی را به نام شهدای فاطمیهون تغییر داد. به نظر من تا زمانی که بچه‌های ارزشی پای کار هستند باید این کار انجام شود. این اقدام باعث می‌شود که نام آن‌ها ماندگار شود.



به دلیل اینکه پسر من ایرانی بود، برای حضور در سوریه محدودیت داشت، ولی ما تلاش زیادی کردیم تا اینکه توانست به سوریه برود. در هنگام پرکردن فرم‌ها مدارک زیادی ارائه نداده بود و خوشبختانه هشت ماه در سوریه حضور داشت

